

رویکرد صفات در تحول شخصیت: مطالعه مروری

Trait Theory in Personality Development: A Review Study

Golnaz Mazaheri Nejad Fard

PhD Student of Psychology, Applied Psychology Department, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Fatemeh Bagherian

Associate professor of psychology, Applied Psychology Department, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Elnaz Melhi*

PhD Student of Psychology, Applied Psychology Department, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
emelhi.sbu@gmail.com

گلناز مظاهری نژاد فرد

دانشجوی دکتری روانشناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

فاطمه باقریان

استادیار روانشناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

الناز ملحی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری روانشناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

Abstract

Trait theory is one of the major theories in personality psychology, which is described with summarizing, predicting and explaining behavior, and is developed by the efforts of two groups of psychologists: The first group, with a clinical approach, has been theorized about the traits, and the second group considered the experimental method as the basis for achieving the traits. The purpose of this descriptive-analytic study conducted after studying various related books and articles is to introduce and compare these approaches, with emphasize on the views of the three great psychologists, Allport, Eysenck and Cattell, and the big five-factor model of personality traits, as a theory that has been developed over the past two decades and has been researched and supported by researchers more than other theories. Despite the clinical and research implications of this theory, there are some limitations and criticisms about it. Therefore, the use of this approach in explaining the development of personality in addition to positive points requires consideration of the limitations and criticisms imposed on it.

Key words: Personality, Trait, Big five-factor model

چکیده

نظریه صفات، یکی از نظریه‌های مطرح در روان‌شناسی شخصیت است که توصیف آن به خلاصه‌کردن، پیش‌بینی و تبیین رفتار می‌انجامد و توسعه‌ی آن حاصل تلاش‌های دو گروه از روان‌شناسان است: گروه اول با روش بالینی به نظریه‌پردازی درباره صفات پرداخته‌اند و گروه دیگر روش آزمایشی و آماری را اساس دستیابی به صفات دانسته‌اند. هدف از این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی و نیز پس از مطالعه کتاب‌ها و مقالات متعدد صورت گرفته است، معرفی و مقایسه‌ی این رویکردها است که با تأکید بر آرای سه روان‌شناس بزرگ، آلپورت، آیزنک و کتل، و الگوی پنج‌عاملی صفات شخصیت، به عنوان نظریه‌ای که در دو دهه گذشته بیش از سایر نظریه‌ها مورد توجه و حمایت پژوهشگران قرار گرفته است، انجام می‌شود. با وجود جنبه‌های کاربردی بالینی و پژوهشی این نظریه، محدودیت‌ها و نقدهایی نیز در مورد آن مطرح شده است. بنابراین، استفاده از این رویکرد در تبیین تحولی شخصیت علاوه بر نکات مثبت، نیازمند در نظر گرفتن محدودیت‌ها و نقدهای وارد شده بر آن است.

واژگان کلیدی: شخصیت، صفات، الگوی پنج‌عاملی

ویرایش نهایی: دی ۹۸

پذیرش: تیر ۹۸

دریافت: فروردین ۹۸

نوع مقاله: تحلیلی

مقدمه

شخصیت از جانب دیدگاه‌های مختلف نظری و در سطوح مختلفی از سازه‌های نظری مفهوم‌سازی شده است. هر یک از این سطوح دارای سهمی منحصر به فرد در درک ما از تفاوت‌های فردی در تجربه و رفتار انسان داشته‌اند (جان، همپسون و گلدبرگ^۱، ۱۹۹۱؛ مک‌آدامز^۲، ۱۹۹۵). نظریه صفات^۳ یا نظریه ویژگی‌های شخصیت، یکی از نظریه‌های برجسته در روان‌شناسی شخصیت است که بر اساس فلسفه

¹ John, Hampson & Goldberg

² McAdams

³ trait theory

کاهش‌گرایی این رویکرد، انسان دارای آمادگی‌های گسترده‌ای است که صفت نام دارد (نیلسون^۱، ۲۰۱۳). منظور از صفت، الگوهای رفتار، احساسات و افکار است که افراد متناسب با آن‌ها تمایل دارند در خلال زمان و در موقعیت‌های متفاوت نسبتاً باثبات رفتار کنند. این تعریف گسترده به این معنی است که صفات می‌توانند در خدمت سه کارکرد عمده خلاصه‌کردن، پیش‌بینی و تبیین رفتار قرار گیرند (سرون و پروین^۲، ۲۰۱۵). این نظریه از قدیم کاربرد داشته است، اما در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، دو گروه از روان‌شناسان برای آن اهمیت ویژه‌ای قائل شده و این نظریه را توسعه دادند. گروه اول با روش بالینی به نظریه‌پردازی درباره صفات پرداخته‌اند و گروه دیگر روش آزمایشی و آماری به ویژه روش تحلیل عوامل را اساس کار خود قرار داده‌اند (سرگلزایی، ۱۳۹۴). بنابراین، این پژوهش با هدف معرفی و مقایسه‌ی این رویکردهای متفاوت است که با تأکید بر آرای سه روانشناس بزرگ، آلپورت، آیزنک و کتل، و الگوی پنج‌عاملی صفات شخصیت، به عنوان نظریه‌ای که در دو دهه گذشته بیش از سایر نظریه‌ها مورد توجه و حمایت پژوهشگران قرار گرفته است، انجام شد.

نظریه‌پردازان رویکرد صفات

روانشناسی فردنگر: نظریه‌گوردون آلپورت درباره صفات

آلپورت به گروه اول نظریه‌پردازان رویکرد صفات تعلق دارد و با دیدگاه بالینی خود بیش از هر نظریه‌پرداز دیگری بر منحصر به فرد بودن فرد تأکید دارد. او معتقد بود که تلاش برای توصیف افراد برحسب صفات کلی، فردیت بی‌نظیر را از آن‌ها می‌گیرد. آلپورت به همین دلیل با نظریه‌های تحلیل عوامل صفت که رفتارهای فرد را به صفات مشترک تقلیل می‌دهند، مخالف بود (فیست، فیست و رابرتس^۳؛ سیدمحمدی، ۱۳۹۵).

تمایل آلپورت به مطالعه عمیق فرد واحد، با تأکید وی بر منحصر بودن هر شخص، هماهنگ است. او بررسی فرد را علم ساخت‌زایی^۴ نامید و آن را در مقابل روش‌های قانون‌نگر^۵ قرار داد. روش‌های ساخت‌زایی درباره فرد واحد اطلاعات گردآوری می‌کنند، در حالی که روش‌های قانون‌نگر که عمدتاً روانشناسان از این مدل پیروی می‌نمایند، از افراد اطلاعات جمع‌آوری می‌کنند. آلپورت به دلیل رویکرد انتقادی خود با جزئی‌گرایی یا نظریه‌هایی که بر جنبه واحدی از شخصیت تأکید دارند، مخالف بود. به اعتقاد وی هیچ نظریه‌ای کاملاً جامع نیست و روانشناسان همیشه باید توجه داشته باشند که بخش اعظم ماهیت انسان در هیچ نظریه واحدی منظور نشده است. شخصیت در نظریه فردنگر آلپورت به عنوان سازمان پویای درون فرد، متشکل از نظام‌های روانی-جسمانی که سازگاری‌های منحصر به فرد او با محیطش را تعیین می‌کنند، تعریف شده است (آلپورت، ۱۹۶۱). او برای توصیف بهتر شخصیت به تعریف صفات شخصیت می‌پردازد.

صفت‌های شخصیت

آلپورت صفت‌ها را پیش‌آمادگی‌هایی برای پاسخ‌دهی به شیوه‌ای مشابه می‌داندست و معتقد بود یک صفت باید واقعی و تعیین‌کننده رفتار بوده و با سایر صفات همبسته باشد، بتوان آن را به صورت تجربی نشان داد و قابلیت تغییر کردن متناسب با موقعیت‌های متفاوت را داشته باشد. در نظریه وی، صفات براساس تسلط و نیرومندی در وجود یک فرد، به سه دسته صفات اصلی، مرکزی و ثانویه تقسیم می‌شوند. صفت اصلی یا بنیادی بسیار فراگیر، کلی و پرنفوذ است و تمام جنبه‌های زندگی شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد. صفات مرکزی کمتر فراگیرند و هرکس تنها تعداد کمی از آن‌ها را دارد. صفات ثانویه نیز کم‌اهمیت‌ترین و غیرکلی‌ترین نوع صفات هستند که وضوح و پایداری کمتری دارند (شولتز و شولتز^۶، ۲۰۱۶). آلپورت در طبقه‌بندی توصیف‌کننده‌های شخصیت، صفات را از حالات و فعالیت‌ها جدا می‌کند. حالات درونی معمولاً چندان دوام نمی‌آورند و فعالیت‌ها نیز براساس موقعیت‌های مختلف و تجربه حالات گوناگون تغییر می‌کنند و پایدار و باثبات نیستند (پروین و جان^۷؛ جوادی و کدیور، ۱۳۹۳).

انگیزش: خودمختاری کارکردی انگیزه‌ها

به اعتقاد آلپورت مسئله اصلی در هر نظریه شخصیت، مفهوم انگیزش است. او باور داشت که دوام یک نظریه به این مسئله بستگی دارد که در زمینه انگیزش، چهار شرط لازم را برآورد کند: معاصر بودن انگیزش (تمرکز بر توضیح انگیزش‌های زمان حال و نه غرق شدن

⁴ Nilsson

² . Cervone & Pervin

³ Feist J, Feist GJ, Roberts

³ morphogenic

⁵ nomothetic

⁶ Schultz & Schultz

⁷ Pervin & John

در گذشته‌های انسان، کثرت‌نگری (توجه به انواع بسیار متفاوتی از انگیزه‌ها)، اهمیت دادن به فرایندهای شناختی و ملموس بودن نیروهای انگیزشی. نظریه‌ای که آلپورت در مورد انگیزش ارائه می‌دهد، دارای چهار شرط فوق است. او به مفهوم خودمختاری کارکردی یا کنشی^۱ اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که این خودمختاری به این معنی است که اگرچه انگیزه‌های یک بزرگسال می‌تواند در انگیزه‌های دوران کودکی ریشه داشته باشد، اما انسان بالغ مستقل از این تلاش‌های تنش‌کاه دوران کودکی رشد می‌کند. به عبارت دیگر، وسیله‌هایی که برای رسیدن به یک هدف پیشین به کار می‌رفتند، به صورت هدف در می‌آیند و انگیزش از منبع اصلی خود مستقل و خودمختار است (فیست و همکاران؛ سیدمحمدی، ۱۳۹۵).

ماهیت انسان

آلپورت تصویری خوش‌بینانه از ماهیت انسان عرضه می‌کند که در آن افراد از جانب رویدادهای دوران کودکی هدایت نمی‌شوند. در واقع، از نظر وی هرچه انسان به سمت کمال پیش می‌رود، پیوند او با گذشته گسسته می‌شود و انسان‌ها همواره در جریان شدن^۲ هستند؛ یعنی هر فرد به صورت خلاق زندگی خود را می‌سازد. در سرشت انسان، میل بنیادی در جهت شدن، رشد، جستجوی یگانگی و یافتن معنا برای زندگی قرار داده شده است. آلپورت در مورد جبر و اختیار یک موضع میانه اتخاذ کرده است. در مورد وراثت و محیط نیز وی معتقد بود که هم وراثت و هم محیط بر شخصیت اثر دارند. وراثت مسئول بخش عمده‌ای از شخصیت است، زیرا مواد اولیه آن را فراهم می‌کند. اما این مواد خام را تجربه و یادگیری شکل می‌دهند. از نظر او هدف نهایی زندگی کاهش تنش نیست؛ بلکه انسان نیاز به افزایش تنش دارد که وی را وادار به جستجوی چالش‌ها و احساس‌های جدید می‌کند (شولتز و شولتز؛ سید محمدی، ۱۳۹۲).

رویکرد عاملی زیستی: نظریه هانس آیزنک درباره صفات

نظریه شخصیت آیزنک^۳ مولفه‌های روان‌سنجی و زیستی نیرومندی دارد. با این حال، او معتقد بود که روش‌های روان‌سنجی به تنهایی برای اندازه‌گیری شخصیت انسان کافی نیستند و ابعاد شخصیت که از روش‌های تحلیل عاملی به دست می‌آیند، بی‌حاصل و بی‌معنی خواهند بود، مگر اینکه نشان دهند که از وجود زیستی برخوردارند. آیزنک در بحث خود از شخصیت دو مسئله کلی را مطرح می‌کند: جنبه‌های توصیفی شخصیت و عوامل علی و سببی شخصیت (کریمی، ۱۳۹۲). به اعتقاد وی، رفتار انسان و شخصیت او را می‌توان در یک سلسله مراتب سازماندهی کرد. رفتار در ساده‌ترین سطح خود از نظر پاسخ‌های خاص می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. در سطح بعد، این رفتارها یا یکدیگر ترکیب شده و عادات کلی تری را شکل می‌دهند. در نهایت، گروه‌هایی از عادات کلی که تمایل دارند به اتفاق روی دهند، صفات شخصیت را به وجود می‌آورند (پروین و جان؛ جوادی و کدیور، ۱۳۹۳؛ فیست و همکاران؛ سیدمحمدی، ۱۳۹۵).

ابعاد اساسی شخصیت

در نظریه آیزنک، شخصیت مرکب از صفت است و صفت‌ها سازه‌های نظری ناشی از همبستگی‌های متقابل میان تعداد زیادی از پاسخ‌ها هستند. به علاوه، صفت‌هایی که با یکدیگر همبستگی دارند، یک سنخ یا تیپ شخصیتی را به وجود می‌آورند. در واقع، سنخ، ترکیبی از صفت‌های شخصیت در یک عامل برتر است که به جنبه‌های توصیفی شخصیت مربوط می‌شود. آیزنک سه محور، بعد یا تیپ شخصیت را معرفی کرده است: برون‌گرایی در برابر درون‌گرایی (معاشرتی بودن یا نبودن فرد)، روان‌رنجور خویی در برابر استواری هیجانی (از لحاظ عاطفی پایدار یا ناپایدار) و روان‌پریش‌خویی در برابر کنترل‌تکانه (کارکرد فراخود) (راین^۴ و آیزنک، ۱۹۹۸). از آنجا که آیزنک به ارثی بودن صفات شخصیت اعتقاد راسخ داشت، نقش عوامل محیطی را کم‌رنگ می‌دانست. وجود سنخ‌ها و صفت‌های شخصیتی در تمام دوره‌های تاریخی و فرهنگ‌های متفاوت و نیز شباهت زیاد رفتار فرزندان که جدا از والدین خود پرورش یافته‌اند، به رفتار والدین، از جمله دلایلی است که وی بر برای این ادعای خود مطرح می‌کند (آیزنک، ۲۰۰۶). مدل شخصیت پیچیده آیزنک حکایت دارد که صفات سه‌گانه روان‌سنجی می‌توانند با یکدیگر و نیز با تعیین‌کننده‌های ژنتیکی یا پیشایندهای دور، میانجی‌های زیستی به عنوان شرایط پیشاینده نزدیک و تحقیقات آزمایشگاهی و تجربی مثل شرطی‌شدن‌ها به عنوان پیامدهای نزدیک شخصیت ترکیب شوند تا انواع رفتارهای اجتماعی (پیامدهای دور شخصیت) از جمله آن‌هایی که در بیماری نقش دارند را پیش‌بینی کنند (فیست و همکاران؛ سیدمحمدی، ۱۳۹۵).

¹ functional autonomy

² becoming

³ Eysenck

⁴ Rein

ماهیت انسان

نظریه آیزنک در رابطه با بعد جبرگرایی در برابر انتخاب آزاد اندکی به سمت جبرگرایی گرایش دارد؛ به این دلیل که تغییر دادن مبنای زیستی دشوار به نظر می‌رسد. از نظر غایتمندی در برابر علیت، به سمت علیت گرایش دارد و در مورد تفاوت‌های فردی در برابر شباهت‌ها نظریه زیستی تا حدودی به تفاوت‌های فردی توجه دارد، چرا که تفاوت‌های زیستی، مغزی و ژنتیکی بر منحصر به فرد بودن افراد متمرکز هستند (فیست، ۱۹۹۴).

رویکرد تحلیل عاملی صفت: نظریه ریموند کتل درباره صفات

از آنجا که کتل^۱ شخصیت را چیزی که اجازه پیش‌بینی رفتار شخص را در اوضاع و احوال معین به ما می‌دهد، تعریف کرده است، به نظر او یک نظریه شخصیت باید هدفش پیش‌بینی رفتار آدمی باشد. به عقیده کتل تعریف دقیق شخصیت مستلزم آن است که پژوهشگر از ابتدا مفاهیم مربوط به مطالعه رفتار را به روشنی مشخص سازد. مهمترین مفهوم در نظریه شخصیت کتل صفت است. او برخلاف آلپورت اعتقاد ندارد که صفات در درون شخص وجود واقعی دارند، بلکه بیشتر با آیسنک هم عقیده است و بیان می‌کند که صفات، سازه‌های فرضی هستند که از مشاهده عینی رفتار فرد استنباط می‌شوند. بنابراین، بهترین روش مطالعه صفات، رویکرد تحلیل عاملی^۲ خواهد بود (کتل، ۱۹۷۷؛ کریمی، ۱۳۹۲؛ لارسن و باس^۳؛ جمهری، نجاریان، آوادیس یانس، دهقانی و همکاران، ۱۳۹۷). کتل از میان روش‌های مطالعه شخصیت، سه روش را مشخص می‌کند: روش‌های دو متغیره که شامل آزمایش‌های دقیق و کنترل‌شده و بررسی متغیرهای معدود است، روش بالینی که با دید شهودی و رویکرد کلی‌نگری به مطالعه متغیرهای بسیار مهم، رویدادهای کلی و الگوهای پیچیده رفتاری می‌پردازد و روش چندمتغیره که با رویکرد کلی‌نگری، ارتباط درونی چند متغیر را به طور همزمان مطالعه می‌کند و روش تحلیل عاملی را شامل می‌شود (سرون و پروین، ۲۰۱۵).

انواع صفات

کتل تنها کسی است که طبقه‌بندی مفصلی درباره صفات ارائه کرده است. دسته‌بندی اول شامل صفات‌های مشترک (صفتی هرکسی تا حدودی از آن برخوردار است) و صفات یگانه (صفتی که در تعداد بسیار کمی از افراد مشترک است و در حوزه‌های رغبت‌ها و نگرش‌های فردی آشکارتر است) می‌گردد. نوع دیگر طبقه‌بندی صفت‌ها، تقسیم آن‌ها به صفات توانایی یا توانشی (درجه کارآمدی فرد برای عمل و رسیدن به هدف)، خلقی یا منشی (زندگی هیجانی و سبک رفتاری) و پویشی یا انگیزشی (نیروهای کشاننده رفتار) است. سومین راه طبقه‌بندی صفات، دسته‌بندی آن‌ها به صفات سطحی و عمقی است. صفت سطحی مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیت است که با یکدیگر همبستگی دارند اما یک عامل را تشکیل نمی‌دهند. تعداد صفات‌های عمقی کمتر از صفات سطحی است، ولی باثبات‌تر و پایدارتر از آن‌ها هستند و خود به دو نوع سرشتی که ریشه در شرایط درونی فرد دارند و محیط‌ساخته که از عوامل موثر در محیط اجتماعی و فیزیکی مشتق شده‌اند، تقسیم می‌گردد (شولتز و شولتز؛ سید محمدی، ۱۳۹۲؛ شولتز و شولتز، ۲۰۱۶).

انگیزش: ثبات و تنوع در رفتار

کتل معتقد است یک نظریه شخصیت که نیروهای پویا یا انگیزش را در نظر نمی‌گیرد، ناقص خواهد بود. بنابراین، اگرچه کتل به همسانی رفتار و ساخت شخصیت توجه داشته، به فرآیند و انگیزش نیز پرداخته است. او بیان می‌کند که انگیزش انسان هم شامل تمایلات درونی است که کتل آن‌ها را ارگ^۴ یا آمادگی ذاتی می‌نامد و هم شامل انگیزش‌های محیطی است که به آن‌ها احساس^۵ می‌گوید. به علاوه، دو مفهوم عمده دیگر یعنی حالات^۶ و نقش‌ها^۷ نیز در تنوع رفتار انسان حائز اهمیت هستند (کتل، ۱۹۸۵). تمایز کتل بین حالات و صفات شبیه به آلپورت است. حالت به آن دسته تغییرات هیجانی و خلقی مربوط است که تحت تاثیر موقعیتی که در آن واقع شده است، قرار دارد. مفهوم نقش نیز به عوامل محیطی بستگی دارد و بیانگر این واقعیت است که یک محرک یکسان می‌تواند با توجه به نقش فرد در آن

¹ Cattell

² factor analysis

³ Larsen & Buss

⁴ ergs

⁵ sentiments

⁶ state

⁷ role

موقعیت خاص درک شود. در کنار این مفاهیم، نگرش نیز که شامل علاقه فرد به یک زمینه، شیء و یا شخص دیگری است، در شکل‌گیری انگیزش اهمیت ویژه‌ای دارد (پروین و جان؛ جوادی و کدیور، ۱۳۹۳).

ماهیت انسان

از نظر کتل رفتار انسان قابل پیش‌بینی است و وقتی بتوانیم رفتار را پیش‌بینی کنیم، می‌توانیم آن را کنترل کنیم؛ بنابراین رفتار قانونمند و دارای نظم است؛ زیرا به دلیل وجود نظم و ثبات در چیزی می‌توان آن را پیش‌بینی کرد. هرچند کتل به طوری کامل اراده آزاد یا اختیار را رد نمی‌کند، دیدگاه وی تقریباً همسو با جبرگرایی است. نگرش‌های اجتماعی اساسی، فراخود، احساس امنیت و گرایش به روان رنجوری تا ۶ سالگی شکل می‌گیرند. اما انسان تا ابد زندانی دوران کودکی خود نیست و می‌تواند رفتار خود را اصلاح کند و تغییر دهد. نظریه کتل هیچ هدف نهایی و ضروری، مانند تمایل به خود شکوفایی را که بر رفتار فرد تسلط داشته باشد، مطرح نمی‌کند. در زمینه بی‌همتایی یا جهان‌شمولی شخصیت، کتل موضعی میانه را اتخاذ کرده و معتقد است که هم صفات‌های مشترک و هم صفات‌های یگانه در افراد وجود دارند (سرون و پروین، ۲۰۱۵؛ فیست، ۱۹۹۴).

مقایسه اجمالی: آلپورت، آیسنک، کتل

فرض اساسی هر سه نظریه‌پرداز این است که افراد از نظر صفات شخصیت با یکدیگر متفاوت‌اند. آن‌ها بر تفاوت‌های فردی در آمادگی‌های افراد برای پاسخگویی به شیوه‌ای خاص تأکید دارند. اما بین این سه نظریه‌پرداز در زمینه رویکردشان به پژوهش درباره صفات تفاوت وجود دارد. مهمترین تفاوت در این زمینه، به استفاده از تحلیل عاملی در تعیین تعداد و ماهیت صفات شخصیت مربوط است. آلپورت نسبت به این روش انتقاد داشت، در حالی که آیسنک و کتل از آن دفاع می‌کردند. از طرف دیگر، در حالی که آیسنک بر سه بعد از صفات شخصیتی تأکید کرده است، کتل بر شانزده عامل شخصیتی تأکید دارد و آلپورت حتی فراتر از کتل، پیشنهاد کرد که برای هرکس صفات ویژه‌ای وجود دارد. علاوه بر روش‌شناسی و تعداد صفات، این سه نظریه‌پرداز در مطالعه انگیزش نیز با یکدیگر متفاوت‌اند. در حالی که آیسنک به مفهوم انگیزه نمی‌پردازد، آلپورت و کتل در نظریه خود جایگاهی برای این مفهوم در نظر گرفته‌اند و معتقدند که پژوهش‌ها می‌توانند رابطه بین صفات و انگیزه را بررسی کنند.

الگوی پنج عامل بزرگ شخصیت

در دو دهه گذشته الگوی پنج عاملی صفات شخصیت نسبت به سایر نظریه‌های صفات شخصیتی مورد توجه و حمایت پژوهشگران بسیاری قرار گرفته است (اوزار و بنت مارتینز^۱، ۲۰۰۶؛ روبرتز، کانسل، شینر، گاسپی و همکاران^۲، ۲۰۰۷؛ بورگان، داکورث، هکمن و ترویل^۳، ۲۰۰۸؛ روبرتز، لو، بریلی، چو و همکاران^۴، ۲۰۱۷). در آغاز، الگوی پنج عاملی بر ترکیبی از رویکرد واژگانی، رویکرد آماری و بین‌فرهنگی مبتنی بود. در سال ۱۹۸۱، گلدبرگ^۵ علاوه بر نتایج تحقیقات خود کارهای دیگران را نیز مرور کرد و تحت تأثیر همسانی نتایج قرار گرفت و این طور نتیجه‌گیری کرد که می‌توان گفت که تا حدودی پنج بعد عمده دربرگیرنده هر الگویی در تنظیم تفاوت‌های فردی است. بنابراین، وجود ابعاد پنجگانه اصلی به تصویب رسید (گلدبرگ، ۱۹۸۱؛ ساسیه و گلدبرگ، ۱۹۹۶). این ابعاد پنجگانه به اندازه مفهوم تیپ در نظریه آیسنک گسترده و انتزاعی هستند و شامل تعداد زیادی صفت خاص می‌شوند. بعد از گلدبرگ، مک‌کری و کاستا^۶ پژوهش‌های بین‌فرهنگی بسیاری انجام داده و در نهایت به این نتیجه دست یافتند که ساختار پنج عاملی شخصیت جهانی است. شواهد گسترده آن‌ها براساس ترجمه ابزار پنج عاملی خودشان به نام سیاهه تجدید نظر شده شخصیت^۷ بود. الگوی پنج عامل بزرگ شخصیت شامل محورهای روان‌رنجوخوی^۸ (اضطراب، افسردگی، زودانگیختگی و ناستواری هیجانی)، برون‌گرایی^۹ (خون‌گرمی، اجتماعی‌بودن، جرات‌ورزی و

¹ Ozar & Brent-Martinez

² Roberts, Kuncel, Shiner, Caspi et al.

³ Borghans, Duckworth, Heckman, & Ter Weel

⁴ Roberts, Luo, Briley, Chow et al.

⁵ Goldberg

⁶ Mc Crae & Costa

⁷ NEO-PIR

⁸ neuroticism

⁹ extraversion

هیجان‌طلبی)، گشودگی به تجربه^۱ (تخیلات، زیبایی‌ها و احساسات)، توافق‌جویی^۲ (قابلیت اعتماد، درستکاری، نوع‌دوستی و تواضع) و مسئولیت‌پذیری^۳ (کفایت، نظم، خودنظمی و ژرفاندیشی) است (لارسن و باس؛ جمهری و همکاران، ۱۳۹۷).

الگوی نظری فرضی برای پنج عامل اصلی شخصیت

مک‌کری و کاستا اساساً پنج عامل را به عنوان تمایلات اساسی که زمینه زیستی دارد، معرفی کرده‌اند؛ یعنی تفاوت‌های رفتاری مربوط به پنج عامل به ژن‌ها، ساختار مغز و مانند آن بر می‌گردد. این تمایلات اساسی یا مبنایی آمادگی‌های عمل و احساس به نحوی خاص است و به شکل واضح تحت تاثیر محیط قرار ندارد. با توجه به شواهد مربوط به ارثی بودن تمایلات اساسی، تأثیرات محدود آن‌ها از والدین و مطالعاتی که در سایر فرهنگ‌ها و انواع موجودات شده است، مک‌کری و کاستا معتقدند که شخصیت از یک ریش درونی نشأت می‌گیرد. بر این اساس، صفات شخصیت بیشتر متأثر از عوامل زیستی است تا تجربه‌های زندگی (مک‌کرا، کاستا، پتروسو دیلیما، سیموس و همکاران^۴، ۱۹۹۹؛ کاستا و مک‌کرا، ۲۰۰۶؛ بلیدورن، کندلر، ریمن، اسپیناس و همکاران^۵، ۲۰۰۹). به عکس، این تمایلات در طول زندگی فرد، هم بر خودپنداره (طرحواره‌های خود و خودانگاره‌ها) و هم بر ویژگی‌های مربوط به سازگاری خاص (پدیده‌هایی که به صورت فرهنگی شرطی شده‌اند) تأثیر می‌گذارد، که شامل نگرش‌ها، اهداف شخصی و باورهای خودکارآمدی است. هم صفت سازگاری و انطباق و هم عوامل محیطی بیرون از فرد (مثل فرصت‌ها، هنجارها و محرومیت‌ها)، انتخاب‌ها و تصمیم‌هایی را که فرد در زندگی اتخاذ می‌کند، تحت تأثیر قرار می‌دهند و در زندگی‌نامه واقعی وی منعکس می‌شوند. این عوامل همچنین در خودپنداره فرد، یعنی جایی که وی به ساختن داستان زندگی و باورهای خود می‌پردازد نیز اثرگذار می‌شوند (فیست، ۱۹۹۴؛ پروین و جان؛ جوادی و کدیور، ۱۳۹۳؛ فیست و همکاران؛ سیدمحمدی، ۱۳۹۵؛ سرون و پروین، ۲۰۱۵). بنابراین، می‌توان گفت که صفات شخصیت به دلایل متفاوت تغییر و تحول پیدا می‌کنند و کاملاً ثابت و انعطاف‌ناپذیر نیستند (لنارت، نیر و اکلس^۶، ۲۰۱۰؛ هودسون، روبرتز و لودی اسمیت^۷، ۲۰۱۲).

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع اسنادی و کتابخانه‌ای است که به شکل توصیفی تحلیلی و نیز پس از مطالعه کتاب‌ها و مقالات متعدد در مورد نظریه‌های صفات انجام شد و اطلاعات موجود در قالب پژوهش حاضر آماده گردید.

بحث و نتیجه‌گیری

نظریه صفات شخصیت، ساختار شخصیت را با توجه به انواع صفات توضیح می‌دهد. فرآیند شخصیت در این نظریه مبتنی بر صفات پویا و انگیزه‌های مرتبط با صفات است و رشد و تحول شخصیت با توجه به نقش وراثت و محیط در صفات رخ می‌دهد. آسیب‌شناسی شخصیت با توجه به نمرات بالا در ابعاد مختلف یک صفت قابل تبیین است و این نظریه الگوی مشخصی برای تغییر و درمان ارائه نمی‌دهد. این نظریه علاوه بر نقاط قوتی که دارد از جمله تلاش‌های تحقیقاتی فعال و گسترده، فرضیه‌های جالب زبانی و ارتباط بالقوه با زیست‌شناسی، همواره با چالش‌ها و مشکلاتی روبه‌رو بوده است، چرا که این نظریه بیشتر از روش تحلیل عاملی استفاده می‌کند و نظریه‌پردازی را به روان‌سنجی تقلیل می‌دهد. همچنین، این رویکرد بیشتر توصیفی است تا تبیینی و به طور جامع مشخص نمی‌کند که عناصر تشکیل‌دهنده یک صفت دقیقاً کدامند و نیز آشکار نیست که چه مواردی رها شده و یا مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. در نتیجه، استفاده از نظریه صفات در تبیین رشد و تحول شخصیت و آسیب‌شناسی آن نیازمند در نظر گرفتن محدودیت‌ها و نقدهای وارد شده به این نظریه می‌باشد.

منابع

پروین، لورنس ای. و جان، پی. (۲۰۰۱). شخصیت: نظریه و پژوهش. ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور (۱۳۹۳). تهران: آییژ.

¹ openness

² agreeableness

³ conscientiousness

⁴ McCrae, Costa, Pedroso de Lima, Simões et al.

⁵ Bleidorn, Kandler, Riemann, Spinath et al.

⁶ Lehnart, Neyer, & Eccles

⁷ Hudson, Roberts, & Lodi-Smith

- سرگلزایی، مهرا له. (۱۳۹۴). بررسی مبانی نظریه صفات درباره ماهیت و رشد شخصیت انسان. کنفرانس ملی آینده پژوهی علوم انسانی و توسعه. شولتز، دوان پی.، و شولتز، سیدنی ال. (۲۰۱۳). *نظریه های شخصیت (ویراست دهم)*. ترجمه یحیی سیدمحمدی (۱۳۹۲). تهران: ویرایش.
- فیست، جس، فیست، گریگوری جی.، و رابرتس، آن. (۲۰۱۳). *نظریه های شخصیت (ویراست هشتم)*. ترجمه یحیی سیدمحمدی (۱۳۹۵). تهران: روان. کریمی، یوسف. (۱۳۹۲). *روانشناسی شخصیت*. تهران: ویرایش.
- لازسن، رندی جی.، و باس، دیوید ام. (۲۰۰۹). *روانشناسی شخصیت: حوزه های دانش درباره ماهیت انسان*. ترجمه فرهاد جمهری، بهمن نجاریان، هامایاک آوادیس یانس، محسن دهقانی، فرید براتی سده، داود عرب قهستانی و محبوبه خواجه رسولی (۱۳۹۷). تهران: رشد.
- Allport, G. (1961). *Pattern and growth in personality*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Bleidorn, W., Kandler, C., Riemann, R., Spinath, F. M., & Angleitner, A. (2009). Patterns and sources of adult personality development: Growth curve analyses of the NEO-PI-R scales in a longitudinal twin study. *Journal of Personality and Social Psychology*, 97, 142–155.
- Borghans, L., Duckworth, A. L., Heckman, J. J., & Ter Weel, B. (2008). The economics and psychology of personality traits. *The Journal of Human Resources*, 43, 972–1059
- Cattell, Raymond B. (1985). *Human motivation and the dynamic calculus*. New York: Praeger.
- Cattell, R. B. & Kline, P. (1977). *The Scientific Analysis of Personality and Motivation*. New York: Academic.
- Cervone, D., & Pervin, L. A. (2015). *Personality, binder ready version: theory and research*. John Wiley & Sons.
- Costa, P. T., Jr., & McCrae, R. R. (2006). Age changes in personality and their origins: Comment on Roberts, Walton, and Viechtbauer (2006). *Psychological Bulletin*, 132, 26–28.
- Eysenck, H. (2006). *The Biological Basis of Personality*. New York: Routledge.
- Feist, Jess. (1994). *Theories of personality*. Brown & Benchmark. <https://books.google.com/books?id=Wv5d6uzbAs8C>
- Goldberg, L.R. (1981). *Language and individual differences: the search for universals in personality lexicons*. In L Wheeler (ED.). review of personality and social psychology (vol 2). Beverly Hills, CA: Sage.
- Hudson, N. W., Roberts, B. W., & Lodi-Smith, J. (2012). Personality trait development and social investment in work. *Journal of Research in Personality*, 46, 334–344.
- John, O. P., Hampson, S. E., & Goldberg, L. R. (1991). The basic level in personality-trait hierarchies: studies of trait use and accessibility in different contexts. *Journal of personality and social psychology*, 60(3), 348.
- Lehnart, J., Neyer, F. J., & Eccles, J. (2010). Long-term effects of social investment: The case of partnering in young adulthood. *Journal of Personality*, 78, 639–670.
- McAdams, D. P. (1995). What do we know when we know a person?. *Journal of personality*, 63(3), 365-396.
- McCrae, R. R., Costa, P. T., Jr., Pedrosa de Lima, M., Simões, A., Ostendorf, F., Angleitner, A.,... Piedmont, R. L. (1999). Age differences in personality across the adult life span: Parallels in five cultures. *Developmental Psychology*, 35, 466–477.
- Nilsson, A. (2013). *The Psychology of Worldviews: Toward a Non-Reductive Science of Personality*. Lund University.
- Ozer, D. J., & Benet-Martínez, V. (2006). Personality and the prediction of consequential outcomes. *Annual Review of Psychology*, 57, 401–421.
- Rein, M., Eysenck, H. (1998). *Dimensions of Personality*. New York: Routledge.
- Roberts, B. W., Kuncel, N. R., Shiner, R., Caspi, A., & Goldberg, L. R. (2007). The power of personality: The comparative validity of personality traits, socioeconomic status, and cognitive ability for predicting important life outcomes. *Perspectives on Psychological Science*, 2, 313–345.
- Roberts, B. W., Luo, J., Briley, D. A., Chow, P. I., Su, R., & Hill, P. L. (2017). A systematic review of personality trait change through intervention. *Psychological Bulletin*, 143(2), 117.
- Schultz, D. P., & Schultz, S. E. (2016). *Theories of personality*. Boston: Cengage Learning

